

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ!

نظام سرمایه‌داری و گندهای آن در جهان!

(قسمت اول)

(ترجمه)

فرهنگ غرب بر جهان چیره گشته است. بعد از این که این فرهنگ در قرن هژدهم میلادی در اروپا نشأت نمود، توانست فرهنگ اسلامی را از اریکه قدرت به زیر بکشاند. سپس بعد از پیروزی نظامی غرب، که علیه دولت خلافت در جنگ جهانی اول راه‌اندازی نمود، این فرهنگ در سرزمین‌های اسلامی جای فرهنگ اسلام را اشغال کرد. کشورهای قدرتمند آن وقت غرب، بریتانیا و فرانسه از آن زمان برای نابودی اسلام و دور کردن آن از صحنه زندگی مسلمانان نقشه‌کشی نموده و سپس تلاش کردند تا اسلام دوباره به صحنه قدرت ظهور نکند. امریکا امروزه زعامت این مسئولیت را به عهده دارد. مفکوره مارکسیستی و طرح‌های جهانی‌اش که عبارت از تسویه استعمار، صلح جهانی و وحدت طبقه کارگر بود، به عنوان اولین چالش جدی در برابر فرهنگ غرب به شمار می‌رفت؛ مخصوصاً بعد از این که در قالب اتحاد جماهیر شوروی به رهبری روسیه متمرکز شد. اما مفکوره مارکسیستی نتوانست فرهنگ خاصی را متمرکز سازد و امور مردم را بر اساس باورهای دینی‌شان حل کند؛ مگر مسایل دولتی را بر اساس مفکوره سوسیالیستی حل می‌کرد. زمانی که در دهه نود میلادی سوسیالیزم فروپاشید و اتحاد جماهیر شوروی از بین رفت، یگانه چالش جدی که در سر راه فرهنگ غرب بود نیز از بین رفت. از این به بعد فرهنگ غرب و طرح‌های جهانی وی؛ مانند: دموکراسی، لیبرالیزم و آزادی‌ها برای تسلط بر جهان، یکه‌تاز میدان شد. امروزه هیچ فرهنگی وجود ندارد که قابلیت به چالش کشیدن فرهنگ غرب را داشته باشد؛ مگر فرهنگ اسلام. اما فرهنگ اسلام نیز به عنوان یک پروژه، در اذهان مسلمانان وجود دارد و هدفی است که برای تحقق آن احزاب و جماعت‌های زیادی تلاش می‌کنند. آیا این پیروزی فرهنگ غرب بر جهان، بیان‌گر درست بودن ایدیولوژی غرب است؟ یا این یک پیروزی موقت است که پیش‌رفت غرب در عرصه تکنولوژی، اختراعات و اکتشافات باعث آن شده است؟ در این مقاله تلاش می‌کنیم تا به این سوالات پاسخ بدهیم.

سرمایه‌داری نظام اقتصادی است که از مفکوره کلی از حیات، کائنات و انسان نشأت نموده است. برای درک واقعیت نظام سرمایه‌داری و حکم کردن در مورد آن، باید مفکوره را که سرمایه‌داری از آن نشأت کرده است مورد بررسی قرار دهیم که آن سکولاریزم بوده و به معنای جدائی دین از زندگی می‌باشد. خواست‌گاه این مفکوره، غرب و به‌گونه مشخص اروپا است. در مورد فساد و نواقص اساسی این مفکوره، تنها همین کافی است که این مفکوره نتیجه عقل در واقعیت کائنات، انسان، حیات و ارتباط آن به ماقبل و مابعد آن نیست؛ اگر چه احکامی را به خصوص این واقعیت‌های محسوس و آنچه که به ماقبل و مابعد آن ارتباط دارد بیان نموده است. اما این احکامی که به مبداء انسان، کائنات و حیات متعلق است، نتیجه اعمالی زندگی است که غربی‌ها در قرون وسطی در آن زندگی می‌کردند که در نزاعی بین کلیسا، علوم و میان‌رجالی که خود را نماینده‌های الله سبحانه و تعالی در زمین معرفی می‌کردند و رجال متفکری که نواحی مادی زندگی را تمثیل می‌کردند، متجلی می‌گردد. عقل به تنهایی حکم‌نهایی را در حل این نزاع بدون پس‌زمینه‌ها صادر نمی‌کند؛ بلکه باعث خون‌ریزی، ترس، قهر و طغیان از جانب کلیسا که از دین نمایندگی می‌کرد، گردید و

همچنین باعث حالت انزجار و قهری که منجر به انقلاب از جانب علماء و متفکرین شد و در نتیجه قضیه را به حل وسط حل نمودند؛ زیرا هیچ کدام قدرت از بین بردن طرف مقابل به صورت کامل را نداشت. حل وسط یعنی اعتراف به دین و جدائی آن از زندگی، که باعث ایجاد این مقوله گردید: "آن چه از قیصر است به قیصر و آن چه از الله است به الله داده شود."؛ یعنی اعتراف به دوچیزی که ضد هم دیگر است و امکان جمع شدن آن ها نیز وجود ندارد. از دید آن ها علم مخالف دین و ایمان مخالف عقل بود؛ زیرا اولی مربوط به مغیبات بود و امکان درک آن وجود نداشت و دومی مربوط به حواس و واقعیت محسوس بود. از این جهت برای هر یک جایگاه خودش را دادند. بناءً، دین عبارت از رابطه بین انسان و خالق اش بوده و مجال آن کلیسا است و علم تمامی رابطه های دیگر را تنظیم می کند و مجال آن هم حیات با همه فراخی آن می باشد. از این جا بود که نزاع در میان باورهای که چیزهای مخالف را بر اساس مفاهیم شان از علم، دین، عقل و ایمان احتوا می کند، ایجاد گردید. از این جهت محال است که انسان به سکولاریزم (عقیده جدائی دین از زندگی) تسلیم گردد؛ زیرا این عقیده بر عقل استوار نبوده؛ بلکه بر حل وسط استوار است. این عقیده متضمن تسلیم شدن به دین نیز هست؛ یعنی اعتراف ضمنی به خالق و روز حشر. همچنین متضمن زندگی مادی که ماحصل عقل نیز است را شامل می گردد. پس به این نتیجه می رسیم که اول این عقیده، آخرش را انکار می کند؛ پس باید آن را رد نمود.

عقل تنها ابزاری برای حکم کردن بر وقایع است و این عقل است که انسان را از بقیه مدرکات تمیز می دهد. کسی که در واقعیت مدرکات که شامل کائنات، انسان و حیات نیز می گردد، دقت نماید درمی آید که این اشیا متکی به خود نیست؛ زیرا این ها محدود، ناقص و عاجز است و در نتیجه استوار بر خود نیست؛ بلکه نیاز به خالق واجب الوجود دارد که به آن تکیه نموده و تابع نظام و روش آن می باشد. دلایل عقلی و نقلی که الله سبحانه و تعالی در همه موجودات خود آن ها را به نمایش گذاشته است، به حدی زیاد است که قابل شمارش نیست و بیان گر رابطه بین کائنات، انسان و حیات به خالق آن می باشد.

این جا است که متوجه می شویم عقل وسیله رسیدن به ایمان است و اساس دین نتیجه تفکر در واقعیت کائنات، انسان و حیات است. از این جا واضح می گردد که دین با عقل متناقض نیست؛ زیرا اگر بر عقیده نصرانیت که عقل را در اثبات عقیده عاجز می دانستند و دین دار بودن خود را عبارت از انداختن ایمان توسط الله در قلب تعبیر می کردند، تطبیق نماییم، درمی آیم که دین در نزد آن ها چیزی است که احساس می شود؛ اما عقلی نیست. اما این باور در مورد اسلام که عقل را وسیله رسیدن به ایمان و حاکم صحت و سقم عقیده می داند، صدق نمی کند.

عقیده اسلامی بر چند رکن اساسی استوار است که عبارت انداز: ایمان به موجودیت خالق مدبر، این که قرآن از جانب الله سبحانه و تعالی است، ایمان به محمد صلی الله علیه و سلم به عنوان آخرین پیامبر و این که آن چه پیامبر صلی الله علیه و سلم آورده از جانب الله سبحانه و تعالی است. این ها ارکان اساسی عقیده اسلامی است و عقلی که خالی از هوا و خواهشات نفسانی باشد این را به خوبی درک می کند که درست بوده و به واقعیت مطابقت دارد. این جا است که متوجه می شویم سرمایه داری بر عقیده فروپاشیده ای بنا گردیده است و درست نیست به عنوان قاعده فکری قرار گیرد که انسان، حیات خود را بر آن بنا کند. پس تناقض در اصل آن وجود دارد و آن چه بر باطل بنا شده باشد؛ نیز باطل است. از این جهت نظام های آن در عرصه زندگی باطل بوده و سعادت بشریت را در پی نخواهد داشت.

شاید بیان جزئیات آن نمونه واضحی از عدم صلاحیت سرمایه‌داری را برای انسان به نمایش بگذارد؛ زیرا این نظام مخالف فطرت بوده و نمی‌تواند عقل را قناعت دهد، قلب‌ها را مضطرب و حیات را ناخوشایند می‌سازد.

سرمایه‌داری، انسان و فطرت وی را که حاجات و غرایز است، مسخ نموده است؛ زیرا انسان را از بندگی الله سبحانه‌وتعالی بیرون نموده، باوجودی که به موجودیت الله سبحانه‌وتعالی اعتراف کرده است. رابطه تدبیر را از جانب الله سبحانه‌وتعالی که حیات انسان را تنظیم می‌کند انکار میکند. الله را به عنوان خالق می‌شناسد؛ اما به عنوان کسی که امر نیز می‌کند نمی‌شناسد و می‌گوید الله در مورد افعال ما حکم نمی‌کند. پس به باور سرمایه‌داری الله سبحانه‌وتعالی تنها خالق است و خالقی که دستور نیز صادر کند، نیست. درحالی که الله سبحانه‌وتعالی می‌فرماید: **(الا له الخلق الامر)**؛ ترجمه: بدانید که خلق و فرمان دادن به دست الله سبحانه‌وتعالی است. پس سرمایه‌داری انسان را نیازمند خالق می‌داند؛ اما حاجت وی را به مدبر انکار می‌کند. درحالی که نیاز به مدبر، چیزی است که فطرت وی خواهش می‌کند، چیزی که انسان به ذات خود نیازمند است تا به وی اعتماد کند و مصلحت و منفعت خود را بداند. اما سرمایه‌داری او را به شخصی تغییر داده است که همه هم و غم زندگی وی لذت دنیا است. از این جهت محور تفکیر آن‌ها خودخواهی است. بناءً، به هر اندازه‌ای که خودخواهی آن‌ها افزایش یابد فطرت و غرایز آن‌ها را زیر سوال می‌برد، غرایزی که اگر اشباع نگردد، انسان را به سوی بدبختی سوق می‌دهد.

غرایزی نیز وجود دارد که انسان به خاطر اشباع آن خود را قربانی می‌کند، وی به خاطر پیروزی مبدأ و ایدئولوژی خود جان خود را بی‌ارزش می‌داند و این از مظاهر غریزه تدین است. وی به خاطر اولاد خود از جان و مال خود می‌گذرد و این از مظاهر غریزه نوع است. از این جهت اگر انسان ذات خود را مرکز قرار دهد و محور همه‌چیز باشد، بدبخت می‌گردد. اصل در مبدأ درست، آن است که سعادت بشر را به دنبال داشته باشد.

این از ناحیه فردی است؛ اما از دید جهانی، سرمایه‌داری روابط را در بین کشورها به گونه تنظیم می‌کند که فقط منفعت حاکم است و افراد قوی بر افراد ضعیف تسلط می‌نمایند؛ در عین حال افراد ضعیف در جامعه هیچ‌گونه جایگاهی ندارند. زیرا هیچ‌کسی نه در مورد آن‌ها و نه در مورد حل مشکلاتشان فکر می‌کند، آن‌ها آله دست بشریت‌اند و بهتر این است که بمیرند. این دیدگاه سرمایه‌داری در مورد انسان است و استعمار جز مرحله پیش‌رفته سرمایه‌داری چیزی دیگری نخواهد بود؛ زیرا مسابقه دولت‌های قوی بر افرادی ضعیف شروع شده و برای استثمار و مکیدن خون آن‌ها مسابقه دارند. این‌جا است که منازعات بین کشورهای استعمارگر شروع شده و در نتیجه باعث جنگ‌های ویران‌گر می‌گردد. تنها اگر جنگ‌های جهانی دو قرن گذشته را مورد مطالعه قرار دهیم، درمی‌آییم که سبب آن‌ها تازیدن به خاطر منافع مادی، جنجال بر سر ثروت مردم و استثمار دارائی‌ها بوده است.

از بارزترین سیستم نظام سرمایه‌داری، نظام اقتصادی آن است که هدف آن تکثیر سرمایه در جامعه به هر وسیله ممکن بدون در نظر گرفتن ارزش‌های اخلاقی است. در عین حال از طریق وسیله‌ای دیگر که دستگاه پول است، به توزیع ثروت می‌پردازد. این کار باعث تخریب و ویرانی‌های زیادی در داخل و بیرون مجتمعات سرمایه‌داری گردیده است. چنان‌چه شرکت‌های بزرگ و بانک‌ها زیر نام آزادی ملکیت و رشد اقتصادی، ثروت مردم را به غارت می‌برند و در نتیجه تسلط ثروتمندان بر افراد فقیر تفاوت طبقاتی بزرگی به وجود آمده است. چنان‌چه 1-2% در جامعه‌های سرمایه‌داری بر 98% مردم حکومت می‌کنند و 2% مردم بر 98% دیگر ثروت را

توزیع می‌نمایند. اما در مورد سیاست خارجی، این نظام جز استعمار، جنگ و مکیدن خون مردم ضعیف، چیزی دیگری را به دنبال ندارد و بالاتر از این جنایت‌ها و امراضی مهلک نیز شیوع پیدا نموده است؛ مانند: ایدز که در نتیجه رابطه مردم تنها از دید منفعت مادی بدون ارزش‌های اخلاقی به وجود آمده است. میلیون‌ها افراد در غرب مبتلا به ایدز است و به حدی رسیده است که در پیش‌رفته‌ترین شهرهای غرب؛ مانند: نیویورک و غیره، جرایم بر اساس ثانیه‌ها حساب می‌گردد.

مشکلات و بحران‌ها در نظام سرمایه‌داری از بدو تکوین آن آغاز گردیده و با توسعه این نظام بیش‌تر شد. از جمله مظاهر این بحران‌ها در اوایل نشأت آن، در قرن نوزدهم میلادی، بحران دست‌مزد و ساعات کاری کارگران در امریکا بود که مدت طولانی به طول انجامید تا توسط حل وسط آن را حل کردند. بعداً در اوایل قرن بیستم (1929م) بحران اقتصادی بزرگی رخ داد و بحران‌ها و جنگ‌های بزرگی برای تسلط بر بازارها راه‌اندازی شد که در جنگ جهانی اول و دوم تنها بیست میلیون انسان کشته شد و ده‌ها میلیون زخمی و معلول به جای گذاشت، ویرانی، خون‌ریزی، ترس و امراض روحی دیگر را نیز به دنبال داشت. سپس بحران کشمکش‌های سرد و گرم در بین دولت‌های بزرگ ادامه یافت و مسابقات مسلحانه شروع شد و میلیون‌ها دالر را صرف جلوگیری آن کردند. در این مرحله، استعمار نظامی برای خدمت به شرکت‌های بزرگ اقتصادی، بسیاری از سرزمین‌ها را اشغال کرد. سپس در اوایل قرن 21 میلادی، بحران فعلی، زیر نام رهن عقاری راه‌اندازی شد و مانند آتش در هیزم شعله‌ور گردید و باعث ویرانی‌های اقتصادی و خساراتی که در سال 2008م به 14 تریلیون دالر تخمین زده شد، گردید و این رقم در سال 2011م به 60 تریلیون دالر افزایش یافت. علاوه بر فروپاشی اقتصاد مؤسسه‌های بزرگ، سطح بلند بی‌کاری، کاهش دست‌مزد، ازدیاد فقر و تعداد کسانی که از گرسنگی، خطر مرگ آن‌ها وجود دارد نیز افزایش یافت. این بحران هنوز وجود دارد و آتش آن این‌جا و آن‌جا زبانه می‌کشد و رهبران غرب آن را خاموش کرده نمی‌توانند.

یگانه قاعده را که دولت‌های غربی و در رأس آن امریکا برای تحقق منافع خود آن را به کار می‌بندند؛ همانا عبارت از این است که: "هدف، وسیله را توجیه می‌کند." امریکا توسط سازمان ملل اهداف خود را بر آورده می‌کند و سیاست پلیدش را به کار می‌گیرد. مثال‌های واضح آن سیاست امریکا در شرق میانه، سوریه، عراق، یمن، افغانستان و سایر سرزمین‌ها است. این سیاست مردم را در مصیبت‌های بزرگی مواجه کرده است.

از دید اقتصادی نیز نظام سرمایه‌داری فاجعه‌های بزرگی را به بار آورده است؛ مثلاً: بر اساس معلومات سازمان COMPASSIOK INTERNATIONAL قریب به نیمی از مردم جهان درآمد روزانه‌شان 2,5 دالر است. و بر اساس گزارش سازمان CREDIT SUISSE 45,6% ثروت جهان در دست 0,7% مردم است و این تعداد اندک به مقدار 116 تریلیون دالر از اصل سرمایه را در اختیار دارند. در گزارش دیگری در مورد ثروت‌مندترین مرد جهان، رییس اجرائی شرکت آمازون "جیف بیزوس" گفته شده است که تنها در یک روز 12 میلیارد دالر امریکائی به حساب وی اضافه گردیده است که این رقم در هر ساعت 500 میلیون، در هر ثانیه بیش‌تر از 8 میلیون و 333 هزار دالر بر آورد گردیده است و سهم آمازون در بورس نیویورک به 6,3% بلند رفته و یک سهم وی 12,1614 دالر بر اساس گزارش سایت "بلومبرگ" بوده است. اما سایت "فوربس" اشاره می‌کند که فایده بیزوس در دو روز به 9 میلیارد دالر رسیده است. این بعد از بلند رفتن سهم آمازون که مالک 16 فیصد است می‌باشد. وی یادآور شده است که بیزوس می‌خواهد فعلاً مذاکراتی را به

خاطر خرید شرکت هندی FLIPKART که تجارت الکترونیک دارد راه اندازی کند و بر مالکین آن ها 11 میلیارد و 600 میلیون دالر را پیش نهاد کرده است و یک فیصد ربح این سال آن معادل بودجه وزارت صحت ایتوپیا است.

درعین حال میلیون ها نفر در فقر به سر می برند و از سخت ترین مرض ها رنج برده و از شدت گرسنه گی جان می دهند. براساس معلومات سازمان ملل، در سال 2016م 155 میلیون طفل از رشد باز ماندند و در سال 2015م 5,9 میلیون طفل در روز سوم و چهارم ولادت فوت نمودند. با این وقایع هم چنین قریب به نصف مردم جهان؛ یعنی بیش تر از 3 میلیارد انسان درآمد روزانه شان فقط 2,5 دالر است و بیش تر از 1,3 میلیارد به کمتر از 1,25 دالر زندگی می کنند. فعلاً یک میلیارد طفل در دنیا زیر خط فقر زندگی می کنند. براساس گزارش یونسیف روزانه 22 هزار طفل به سبب فقر جان می دهند.

در جهان 805 میلیون انسان غذای کافی برای خوردن ندارند. بیش تر از 750 میلیون انسان به آب صحتی دسترسی ندارند.

در سال 2011م مشاهده شده است که 165 میلیون طفل در نتیجه فقر کشنده از رشد باز ماندند. سالانه 2 میلیون طفل به سبب امراض التهاب روده و اسهال از بین می روند و آن ها اطفالی هستند که در فقر به سر برده و امکانات تداوی را ندارند. چهارم حصه مردم جهان 1,6 میلیارد انسان از نعمت برق محروم اند.

بر اساس گزارش "آکسفام" برای مبارزه با فقر به 60 تریلیون دالر نیاز است که کم تر از ربع ثروت 100 میلیارد می شود.

علاوه بر آن، گراف بی کاری نیز بلند رفته است. براساس گزارش سازمان جهانی کار در سال 2017م تعداد بی کاران به 192,7 میلیون رسیده بود. هیچ شکی نیست که این اندکی از گنبدگی های تلخی است که در نتیجه تطبیق نظام سرمایه داری بروز کرده است.

در حقیقت سرمایه داری نظام فاسد است و دولت های غربی و در رأس آن امریکا نیز فاسد است، این ادعای ما را مردم آن جاها نیز تأیید می کنند. "مایکل مور" مستندساز امریکایی می گوید: نظام سرمایه داری یک نظام فاسد است و قابلیت ترمیم را ندارد؛ بلکه باید از بین برده شود.

سرمایه داری یک نظام کفری است و جنایت های امریکا به حدی زیاد است که قابل شمارش نیست. سرزمین های را که امریکا قربانی سیاست پلید خود نموده است: هیروشیما، ناگازاکی، شرق میانه، عراق، افغانستان، سوریه، لیبیا، سومالیه و سرزمین ها دیگر. لیست جنایت های امریکا خیلی طویل است؛ درحالی که امریکا همیشه بر بشریت ظلم نموده و آن ها را همراهی اطفال شان به قتل می رساند. براساس گزارش سازمان داکتران مسئول اجتماعی (سازمانی است که برای منع جنگ های هسته ای مبارزه می کند) تنها در 12 سال اول جنگ امریکا بر عراق، افغانستان، یمن و پاکستان 1,2 میلیون انسان کشته شده است. براساس گزارش نماینده سازمان ملل "ستیفان یوجاریک" در سال 2016م تنها 8 هزار طفل به قتل رسیده است و هیچ شکی نیست که این ها تنها معلومات و احصائیه های رسمی است که نشر می گردد، در حقیقت تعداد قربانی ها بیش تر از این است.

در سال های اخیر مسأله جهانی شدن مطرح شد که در تمامی جهان افراد قوی را بر افراد ضعیف مسلط می کند و به این امر به گونه قانونی اجازه داده شده است که توافق نامه های جهانی؛ مثل: سازمان جهانی تجارت نیز آن را تأیید می کند و تلاش دارد تا آن را به قوت سلاح هم که شده، حمایت نماید تا هیچ کس توان سر باز زدن از آن و لغو آن را نداشته باشد.

سوالی که مطرح است این است که این مبدأ چگونه تا حالا در قدرت باقی مانده؟ به عبارت دیگر بزرگ‌ترین چیزی که این مبدأ را کمک نموده، چه بوده است؟ اسباب کمک‌کننده آن، که فرصت استمرار را پیدا نموده چه است؟ ادامه دارد....

نویسنده: محمد زیلعی (یمن)

مترجم: رامین بارز